حضرت علي(عليه السلام) منادي وحدت

سيدكاظم ميرجليلي(1)

چكيده

«اتحاد» در تفكر اسلامي، جايگاه خاصي در استمرار رسالت پيامبر و امامان معصوم(عليهم السلام)دارد. از اينرو، پژوهشي همهجانبه در گفتار و سيره حضرت علي(عليه السلام)، كه داعي اتحاد بود، جايگاه اتحاد و ابعاد آن را در اسلام راستين نشان ميدهد.

حضرت علي(عليه السلام)اتحاد را ارمغان بعثت ميشمارند كه از جمله آثار آن، نفي كينه و ايجاد پيوند برادري است. آن حضرت ضمن تخطئه اقوام متفرّق، يادآور ميشوند كه تفرقه زمينه نابودي كرامت و بزرگي و اتحاد عامل نزول فيض الهي است.

حضرت علي(عليه السلام)براي تحقق اتحاد، در هر زمينهاي سفارش به وحدت ميكردند و از حاكمان ميخواستند با پرهيز از وضع هرگونه بدعت، سنّتهاي پسنديده جامعه را در جهت وحدت امّت اسلامي پاس بدارند. آن حضرت اتحاد و اجراي عدالت را مكمّل يكديگر ميدانستند و خود براي تحقق اين دو مهم، حكومت را ميپذيرفتند و علاوه بر تقويت دستگاه قضا و انتخاب افرادي خاص براي قضاوت، نظارتي دقيق بر كارگزاران خود اعمال ميكردند.

حضرت علي(عليه السلام)توجه به احساسات و خواستههاي بر حقّ مردم را از جمله عوامل مادي و اجتماعي ميدانند كه زمينهساز وحدت انسانهاست. آن حضرت خدا، پيامبر، امام و رهبر، قرآن و قانون را از جمله عوامل معنوي اتحاد معرفي و بر نقش رهبر در اين زمينه تأكيد ميكنند. نيز كفر و انحراف از حق، دنياپرستي، زورمداري و قانونشكني، حاكميت فرهنگ استكبار، و پليدي باطن را از عوامل اصلي اختلاف ميدانند و در جهت رفع اين عوامل نيز فرمانهايي دادهاند.

كليدواژها: حضرت علي(عليه السلام)، وحدت، تفرقه، امّت اسلامي، دنياپرستي.

مقدّمه

براي ورود به بحث و بررسي وحدت امّت اسلامي، نخست بايد تعريف روشني از معناي كلي «دين» و سپس ريشه اصلي امّت اسلامي داشته باشيم; زيرا امّت اسلامي داراي هويّت ديني مشترك است.

«دين» به معناي عام كه شامل همه معتقدات بشري و الهي ميشود التزام به مجموعهاي از تعاليم اعتقادي، اخلاقي و قوانين و مقرّرات است، اما دين به معناي خاص ـ بر اساس ديدگاه صاحبنظران ـ عبارت است از: اعتقاد به وجود خداوند يكتا، عالم و توانا و جامع همه صفات كمال كه جهان هستي را بر مبناي حكمت و عدل آفريده و انسانها را به مدد دو حجت قوي يعني وحي و عقل در جهت وصول به كمال تا لقاء اللّه به حركت دعوت كرده است. مسيري كه مبدأ و مقصد اين حركت همانگونه كه فطرت سليم انسانها آن را دريافته است و در آيه شريفه استرجاع (إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّـا اِلَيْهِ رَاجِعونَ)(2)آمده آن است كه ما از آن خداييم و به سوي او باز ميگرديم.

راهنمايان و تنظيمكنندگان اين حركتْ علاوه بر عقل و وجدان انساني كه حجتهاي دروني است، پيامبران الهي و جانشينان آنها هستند كه خداوند آنان را براي هدايت مردم قرار داده است و منظور از «امّت اسلامي» نيز مردم جوامعي هستند كه دين اسلام را به عنوان آيين و دين سعادتبخش در دو قلمرو مادي و معنوي پذيرفتهاند.

اسلام مكتبي است كه به تمام شئون فردي، اجتماعي، مادي، فرهنگي، سياسي، نظامي و اقتصادي نظر دارد و از هر نكتهاي كه در تربيت و پيشرفت مادي و معنوي انسان و جامعه نقش دارد، فروگذار ننموده است. اسلام ديني است كه با به كار بستن صحيح احكام آن، سعادت دنيا و آخرت مؤمنان به آن تأمين ميشود. اسلام جلوي ستمگريها، چپاولگريها و فسادها را ميگيرد و انسانها

را به كمال مطلوب ميرساند. البته عمل كردن صحيح به اسلام جز با شناخت معارف ديني و تمسّك به سيره عملي پيامبر اكرم و اولياي دين ميسّر نميگردد.

در اين ميان، زندگي اميرمؤمنان، عليبن ابيطالب(عليه السلام)، پس از رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) ويژگي خاص خود را دارد. نام «علي» صفاتي همچون شجاعت و صبر، عبوديت و عدالت، صدق و وفا، علم و تقوا و ديگر فضايل انساني را تداعي ميكند، بلكه گويي خود عين اين اوصاف است و اين فضايل انساني بدون نام علي(عليه السلام) مجاز و تو خالياند.

زندگي امام علي(عليه السلام) در اسلام دورانهاي گوناگوني داشته و از بين اين دورهها، دوران خلافت اميرمؤمنان(عليه السلام)اهميت ويژهاي دارد. اين ويژگي ابعاد گوناگوني دارد; از جمله قرار گرفتن حضرت علي(عليه السلام) در موضع قدرت، پيچيدگي اوضاع سياسي، تحقق جنگهاي داخلي، شيوهها و شگردهاي مخالفان حضرت علي(عليه السلام) و نحوه تعامل امام با آنها، انحطاط فرهنگي، اقتصادي و سياسي جامعه در اثر عملكرد خلفاي پيشين و سرانجام، نحوه برخورد امام با معضلات فكري.

از سوي ديگر، دوران كوتاه خلافت حضرت علي(عليه السلام)به حق الگوي كامل حكومت اسلامي است كه فراروي بشريت گذاشته شده است; حكومتي كه تشنهكامي بشرِ در انتظار عدل و انصاف را برطرف ميسازد. وحدت و يكپارچگي امّت اسلام نزد اميرمؤمنان(عليه السلام) از جايگاه و اهميت ويژهاي برخوردار است و اهتمام آن حضرت به حفظ يكپارچگي مسلمانان بر كسي پوشيده نيست، به گونهاي كه حضرت علي(عليه السلام) را بيگمان ميتوان بزرگترين منادي وحدت امّت رسول خدا(صلي الله عليه وآله) ناميد و پژواك وحدتخواهي را از كلام و رفتار ايشان شنيد. كوتاه سخن آنكه حضرت علي(عليه السلام) بزرگترين منادي وحدت امّت اسلامي بوده كه در راه تحقق و تداوم وحدت از هيچ تلاشي دريغ نورزيده است.

در اين مقاله، براي اثبات اين حقيقت كه حضرت علي(عليه السلام) بزرگترين منادي وحدت امّت اسلامي بوده و در راه تحقق و تداوم آن همواره كوشيده است، سخنان ايشان در نهجالبلاغه مبنا قرار داده شده و در مواردي نيز به سيره عملي آن حضرت براي تحقق اتحاد امّت اسلامي بر اساس منابع تاريخي اشاره شده است.

در اين مقاله، ابتدا موضع نظري آن حضرت درباره اتحاد و آثار آن مطرح شده و سپس عناصر وحدتآفرين در بين امّت اسلامي مورد بررسي قرار گرفتهاند و آنگاه موضع نظري حضرت علي(عليه السلام) درباره اختلاف و زمينههاي آن ذكر شده است.

موضع نظري حضرت علي(عليه السلام) درباره اتحاد

در تاريخ پرفراز و نشيب اسلام، تفرقه مذاهب و ملل اسلامي خسارتها و لطمات مادي و معنوي جبرانناپذير بر پيكر امّت اسلامي وارد ساخته است. اين زخم خونين در چهره زيباي امّت اسلامي از ديد مصلحان امّت پنهان نمانده و نگراني آنان را برانگيخته است. از اينرو، مصلحاني درصدد ايجاد وحدت بين مسلمانان برآمدهاند تا به گونهاي التيامبخش اين دردِ جانگداز قلب امّت اسلامي باشند.

علي(عليه السلام) از چهرههايشاخصمصلحان وحدتطلب پس از رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) است. آن حضرت را به حق ميتوان بزرگترين منادي وحدتامّت اسلام ناميد. ايشان پيامدهاي تفرقه را به خوبي شناخته بودند و ميدانستند كه تفرقه در ميان امّت اسلامي در ابعاد سياسي، اقتصادي، اجتماعي، فرهنگي و نظامي، اثرات منفي بسياري بر جاي ميگذارد كه اگر رفع آن غيرممكن نباشد، مشكل است.

وحدت از ديدگاه حضرت علي(عليه السلام) دامنه وسيعي داشت و علاوه بر مسلمانان و مستضعفان امّت همه انسانهاي روي زمين را نيز شامل ميشد. هدف آن حضرت در وحدتخواهي، پيشبرد اهداف اسلام، تحقق عدالت اجتماعي و اقامه عدل بود. در بيشتر خطبهها، حكمتها و نامههاي آن حضرت ميتوان پژواك وحدتخواهي را شنيد.

حضرت علي(عليه السلام) در نامهاي خطاب به مسلمانان ميفرمايند:

موجهاي فتنه را با كشتيهاي نجات بشكافيد، از ايجاد اختلاف و دودستگي دوري گزينيد، و نشانههاي فخرفروشي را از سر برداريد. اگر سخن بگويم، ميگويند: بر فرمانروايي حريص است، و اگر خاموش بنشينم، ميگويند: از مرگ ميترسد. به خدا سوگند، علاقه فرزند ابوطالب به مرگ بيش از علاقه كودك به پستان مادر است. اگر سكوت ميكنم، به سبب علم و آگاهي خاصي است كه در آن فرورفتهام، و اگر شما مثل من آگاه بوديد، بسان ريسمان چاه، مضطرب و لرزان ميشديد.(3)

علمي كه امام از آن سخن ميگويند همان آگاهي از نتايج وحشتآور اختلاف و دودستگي است. ايشان ميدانستند كه تفرقه و جنگ داخلي به بهاي محو اسلام و بازگشت مردم به عقايد جاهلي تمام ميشود.

در اينجا، ابتدا كلام و سخن حضرت علي(عليه السلام) درباره ريشه، ماهيت و آثار وحدت در قالب هفت عنوان ذكر ميشود:

1. اتحاد; ارمغان بعثت

حضرت علي(عليه السلام) وحدت را هديه و ارمغان بعثت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) ميدانند; نعمتي كه خداوند به بشريت ارزاني داشته است. آن حضرت با تشريح وضعيت مردم پيش از اسلام، آثار و بركات دين اسلام و بعثت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) را در خطبهاي اينگونه بيان ميكنند:

در روزگاري كه زمينيان، ملتهايي بودند گسيخته، با گرايشهاي ناهمسو و روشهاي پراكنده در هر سو، كساني در شناخت خدا به قياس آويخته، و در ديگر سو، قومي با نام خدا در دام الحاد فرو افتاده و گروهي ديگر بتپرستي را پيشه خود ساخته; پس به دست پيامبر، آنان را از گمراهي برهانيد و با جايگاه او از نادانيشان بركشيد.(4)

آن حضرت از جمله آثار بعثت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را دفن كينهها و پيوند برادري امّت ميدانند و در ضمن خطبهاي ميفرمايند:

«خداوند به وسيله او، كينهها را دفن و آتشها را خاموش كرد، بيگانگاني را پيوند برادري داد و خويشاونداني را پراكند.»(5)

در خطبهاي ديگر، در همينباره ميفرمايند: «خداوند به وسيله آن حضرت، شكافهاي ناشي از اختلاف را پر كرد و ميان خويشاوندان، همبستگي و الفت به وجود آورد، آن هم در پي شعلههاي عداوتي كه در سينهها افروخته شده بود و كينههاي نهفتهاي كه هر آن، در دلها جرقه ميزد.»(6)

حضرت علي(عليه السلام) بعثت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) را نعمتي عظيم ميدانستند كه با متحد ساختن امّت اسلام، آرامش را بر همه ارزاني داشت. آن حضرت در تبيين جايگاه و اهميت فوقالعاده وحدت خطاب به مردم ميفرمايند: «خداوند سبحان با وحدت و برادري، بر اين امّت منّت گذارده است تا در سايه اين رشته همبستگي آرام گيرند; نعمتي كه هيچ ارزشي را همانند آن نميتوان تصور كرد و هيچ آفريدهاي بهايش را درنمييابد; زيرا از هر ارزشي پربهاتر است و از هر سترگي سترگتر.»(7)

از كلام حضرت علي(عليه السلام) به خوبي استفاده ميشود كه امّت اسلامي به واسطه بعثت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) داراي يك رشته همبستگي قوي شد و توانست با از بين بردن زمينههاي اختلاف، برادري را در بين اين امّت به وجود آورد. امروز نيز همين رشته عظيم ميتواند به وجود آورنده اتحاد و همبستگي همهجانبه در بين پيروان امّت اسلامي باشد.

2. اتحاد; زمينه نزول فيض الهي

حضرت علي(عليه السلام) اتحاد امّت اسلامي را زمينه نزول فيض الهي ميدانند. ايشان فيض و بركات الهي را در همه مقاطع اسلام با چشم خود ديدهاند و ميدانند اسلام چه رُعب عجيبي را در دل امپراتوران جهان و قدرتهاي ستمگر به وجود آورده است. آن حضرت با تمام وجود ميدانند اين موهبتها در اثر وحدت امّت اسلام به وجود آمده است و از اينرو، مردم را از تفرقه بر حذر ميدارند و در ضمن خطبهاي ميفرمايند: «بيگمان، در تاريخ گذشته و آينده بشر، هرگز خداوند با اختلاف، خيري را به كسي ارزاني نداشته است و نميدارد.»(8)

آن حضرت ضمن بيان آثار اختلاف، مردم متفرّق زمان خود را سرزنش ميكنند و در اينباره ميفرمايند: «شگفتا! شگفتا! به خدا سوگند كه چنين وضعي قلب انسان را ميميراند و از هر سو، غم و اندوه را برميانگيزد كه اين قوم بر باطل خويش، متحد و هم داستانند و شما از محور حقتان پراكندهايد.»(9)

ايشان با مذمّت اهل كوفه، كه دستخوش تفرقه بودند، قدر و ارزش چنين قومي را ناچيز ميشمارند و خواهان تعويض آنها با مردم شام ميشوند ـ از نوع تعويض طلا با نقره ـ و در اينباره ميفرمايند:

با شمايم، كه بيخرد و داراي گرايشهايي متضاد و ناهماهنگ هستيد! تنها با بدنهايتان در صحنهايد و بلاي جان فرماندهان خويشيد! ياور شما فرمانبر خداست و شما از دستورهايش سرپيچي ميكنيد، در حالي كه صاحب شاميان با اينكه خداي را نافرمان است، آنان سر به فرمانش دارند. دوست دارم معاويه شما را با ياران خويش مبادله كند آنسان كه صرّافان درهم را با دينار تعويض ميكنند; ده تن از شما را باز گيرد و در برابر، تنها يك مرد شامي به من دهد!(10)

آن حضرت جمعيت زياد را با وجود تفرقه بيثمر ميدانند و ميفرمايد: «بيشك تا وقتي قلبهايتان هماهنگ نباشد، بسياري شمارتان به كار نيايد.»(11)

حضرت علي(عليه السلام) از جمله آثار نيك وحدت را پيروزي امّتهاي متّحد ميدانند، حتي اگر اين افراد از اهل باطل باشند. در همينباره، ضمن سرزنش اهل كوفه ميفرمايند:

به خدا سوگند، با چنين اوضاع و احوالي، به گمان خويش، آينده را چنين ميبينم كه آنان با استفاده از نقطههاي ضعف شما، دولت را در اختيار ميگيرند; چراكه آنان بر محور باطل خويش فراهماند و شما از محور حقتان پراكندهايد.(12)

حضرت علي(عليه السلام) ويراني انديشه و تفكر صحيح را از آثار مخرّب اختلاف و تفرقه ميدانند; چراكه با نبود انديشه و تفكر صحيح، هيچ پيشرفت و اصلاحي در جامعه به وجود نميآيد. آن حضرت در اينباره ميفرمايند: «اختلاف، ويرانگر انديشه است.»(13)

در نهايت، آن حضرت دوري از كرامت و بزرگواري و از دست دادن نعمتهاي الهي را از آثار مخرّب تفرقه ميدانند و ميفرمايند:

هنگامي كه پراكندگي فراز آمد و رشتههاي همبستگي فرو گسست و شعارها و باورها دو گانه شدند، اختلاف، شاخه شاخهشان كرد و گروه گروه در هم آويختند، خداوند تنپوش كرامت و بزرگواري را از تنشان بيرون آورد و نعمتهاي فراوانش را از آنان بازگرفت و تنها قصهها و خبرهاشان براي شما ماند تا براي عبرتآموزان شما پندي باشد.(14)

3. تأكيد حضرت علي(عليه السلام) بر وحدت در همه مواضع

حضرت علي(عليه السلام) در تمام مقاطع زندگي خود، چه در دوران رسالت پيامبر يا در دوران سكوت و خانهنشيني و يا در دوران خلافت، همه امّت اسلام را به وحدت و انسجام دعوت مينمودند; حتي در بستر شهادت، فرزندان خود را، كه هاديان و امامان بشريت پس از اويند، به وحدت و دوري از تفرقه سفارش ميكردند. ايشان در وصيت خود به امام حسن و امام حسين(عليهما السلام) ميفرمايند: «و بر شما باد به همبستگي و فداكاري متقابل، و زنهار از گسستگي و پشت كردن به همديگر!»(15)

آن حضرت براي تحقق وحدت، رفتار ناپسند برخي از علما را در صدور فتاواي متضاد، نكوهش ميكنند و آنها را به اين امر مهم توجه ميدهند كه خدا، پيامبر و كتابشان يكي است:

قضيهاي به عنوان حكمي از احكام نزد يكي از ايشان مطرح ميشود و او با رأي خود، فتوايي ميدهد، و چون همين مسئله بر ديگري عرضه ميشود فتوايي ديگر ميدهد، پس آنگاه كه هر دو به رهبري روي ميآورند كه قضاوت را به اينان سپرده است و او هر دو حكم متضاد را صواب ميشمارد، در حالي كه خدا و پيامبر و كتابشان يكي است، آيا خداوند به اختلاف فرمانشان داده است و اينان با اختلاف، خدا را فرمان بردهاند؟ يا اينكه خداوند از اختلاف نهيشان فرموده است و ايشان نافرمانياش ميكنند؟(16)

حضرت علي(عليه السلام) درباره اهميت وحدت در امور نظامي و ويرانگري تفرقه در اينباره به سربازان و فرماندهان سپاه اسلام به اتحاد و پرهيز از تفرقه سفارش ميكنند: «زنهار از پراكندگي،! بكوشيد كه در فرود و كوچ، هماهنگ باشيد.»(17)

4. امّت مطلوب از ديدگاه حضرت علي(عليه السلام)

حضرت علي(عليه السلام) دنياي مطلوب و آرماني خود را، كه تمايل دارد بشريت با تمسّك به اسلام حقيقي به آن برسد، دنياي فرشتگان و عالم ملكوت معرفي ميكنند و در توصيف چنين موجوداتي، در ضمن خطبهاي ميفرمايند:

ملائكه هرگز به اسارت ابليس درنيايند و به دام اختلاف درنيفتند، رابطههاي پليد و پلشت به وجود آمده از حسدورزيها بر آنها چيره نگردد، صفوفشان با انواع ترديدها در هم نريزد، و با تصميمگيريهاي پنهان، در پس پردهها گروه گروه نشوند و افكار گوناگون آنان را به تفرقه نكشاند.(18)

به راستي، اگر تمام بشريت به هدف اصلي خلقت، كه همان قرب به خدا و ر سيدن به سعادت همهجانبه است، توجه كنند و بدانند وسيله رسيدن به اين هدف متعالي پيروي از قوانين خدا همراه با زدودن رذايل نفساني از خود و آراستن درون به فضايل اخلاقي و نفساني است و بر طبق آن عمل كنند، نه تنها همانند فرشتگان، بلكه برتر از آنان هم ميشوند.

5. مرز بين سنّت و بدعت

از جمله اموري كه وحدت و همبستگي امّتها را حفظ ميكند و موجب قوام جامعه ميشود، سنّتهاي پسنديده جامعه است. يك حاكم اسلامي بايد اين سنّتها را حفظ كند و از آنها پاسداري نمايد; اما حاكمي كه به اين ارزشها و سنّتها بياعتنا باشد و حفظ آن را بر خود لازم نداند جامعه را دچار تفرقه ميكند و پايههاي حكومت را سست مينمايد.

حضرت علي(عليه السلام) در اينباره، به كارگزارانشان مينويسند:

آيين و سنّت پسنديدهاي را كه بزرگان اين امّت بدان عمل كردهاند و مردم به سبب آن به هم پيوسته و الفت يافتهاند و براساس آن، رعيّت با يكديگر سازش و سامان پيدا كردهاند، بر هم مريز و آيين و سنّتي ايجاد مكن كه به سنّتهاي نيك گذشته زيان رساند.(19)

حضرت علي(عليه السلام) در همينباره، راه شناخت صحيح از باطل را در مواضع تنازع و اختلاف، رجوع به كلام خدا و سنّت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) ميدانند و ميفرمايند:

خداوند در قرآن كريم، براي مردمي كه علاقه دارد هدايتشان كند، ميفرمايد: «اي كساني كه ايمان آوردهايد، از خدا و رسول و اوليالامر اطاعت نماييد، و هرگاه در امري دچار اختلاف و تنازع شديد آن را به خدا و رسول خدا ارجاع دهيد.» و ارجاع به خدا، اخذ به آيات محكم الهي است، و ارجاع به پيامبرش يعني: چنگ زدن به سنّت او كه وحدتبخش است، نه پراكندهساز.(20)

6. اتحاد; شرط اجراي عدالت

حضرت علي(عليه السلام) عدالت را يك تكليف و وظيفه الهي، بلكه يك ناموس الهي ميدانند و هرگز روا نميشمارند كه يك مسلمان تماشاچي تبعيض و بيعدالتي باشد. اسلام اجازه نميدهد آنجا كه اجتماع به دو طبقه ستمگر و ستمكش، يكي پرخور و ناراحت از پرخوري، و ديگري گرسنه و ناراحت از گرسنگي تقسيم ميشود، مسلمان دست روي دست بگذارد و تماشاچي صحنه باشد. ايشان خود به همين دليل، وظيفه سنگين خلافت را پذيرفتند. در اينباره فرمودند:

سوگند به كسي كه دانه را شكافت و جان را آفريد، اگر جمع مردم نبود و اگر پيمان خدا از دانشمندان نبود كه در مقابل پرخوري ستمگر و گرسنگي ستمكش ساكت ننشينند، قطعاً افسار خلافت را بر گُردهاش ميانداختم و مانند روز اول كنار مينشستم.(21)

هدف اصلي حضرت علي(عليه السلام) اجراي عدالت بود و با به دست گرفتن حكومت، ميخواستند مردم را به سنّت پيامبر(صلي الله عليه وآله) بازگردانند و امتيازات طبقاتي را از ميان بردارند و غنايم را بالسّويه تقسيم كنند. ايشان در تحقق اين هدف، قهراً با مشكلاتي مواجه بودند و اين طبيعي بود كه سودجويان و دنياطلبان با تحميل جنگ و ايجاد تفرقه، جلوي روش عدالتمنشانه آن حضرت را بگيرند.

حضرت علي(عليه السلام) با درك لزوم وحدت و انسجام امّت اسلام براي اقامه عدالت، از جنگطلبان دنيادوست ميخواستند آتش جنگ را خاموش سازند تا زمينه ايجاد عدالت فراهم آيد. در اينباره ميفرمودند: «پيشنهاد كرديم كه بياييد با خاموشي آتش جنگ و آرام كردن انبوه مردم، به چارهجويي و درمان بنشينيم تا كار مسلمانان قوام يابد و ما براي اجراي حق و عدالت، نيرومند شويم.»(22)

اميرالمؤمنين(عليه السلام) وحدت و عدالت را يك رابطه دوسويه ميدانند و معتقدند: اگر در جامعهاي عدالت وجود نداشته باشد، اتحاد هم نخواهد بود. از اينرو، در دوران خلافت خويش، چون ظلم حاكمان را زمينه تفرقه و جدايي مردم از حكومت ميديدند، كارگزاران خود را تحت نظر داشتند و از راههاي گوناگون، آنان را بررسي ميكردند; چنانچه فردي مرتكب خلافي ميشد، وي را نصيحت و در صورتي كه لازم بود، بركنار ميكردند.

اين نظارت تنها به كارگزاران بلندمرتبه ختم نميشد، بلكه به كارگزارانشان دستور ميدادند براي افراد زيردست خود هم مراقباني مطمئن بگمارند و عمل آنها را زير نظر بگيرند. در اينباره، خطاب به مالكاشتر نخعي ميفرمايند:

از آن پس، كارهاي آنان را زير نظر بگير و بررسي نما و چشمهاي (جاسوسان و ناظران نهاني) راستگو و وفاپيشه برايشان بگمار; زيرا مراقبت نهاني تو در كارهايشان آنان را به رعايت امانت و مهرباني بر رعيّت واميدارد.(23)

حضرت در ادامه به آنها فرمان ميدهند:

اگر يكي از آنها خيانت ورزيد و اين خيانت از طريق جاسوسان تو تأييد شد، او را علاوه بر تنبيه بدني، نزد مردم خوار بدار و آنچه را به دست آورده است بستان و بر او علامت خيانت بگذار تا هميشه بدنام بماند.

از ديدگاه حضرت علي(عليه السلام)، دستگاه قضاوت در اسلام، براي حل مشكلات سياسي، اجتماعي، خانوادگي، مالي و رفع اختلافات بين افراد قرار داده شده است. در اين ركن نظام، حق مظلوم از ظالم گرفته ميشود و ضعيف در پناه آن احساس امنيت و ظالم در مقابل آن احساس خطر ميكند. آن حضرت در معرفي قوّه قضائيه خطاب به كارگزاران خود مينويسند:

در قضاوت ميان مردم، با نيّت نيك بنگر; زيرا قضاوت براي گرفتن حق مظلوم از ظالم و دريافت حق ضعيف از قوي و اقامه حدود خدا به روش و برنامهاي است كه وسيله اصلاح بندگان خدا و شهرهاي او گردد.(24)

با توجه به اين جايگاه عظيم قضاوت براي ايجاد عدالت بود كه آن حضرت دستگاه قضا را به گونهاي كه با شرايط و قوانين اسلام مطابقت داشته باشد، در حكومت كوتاه خود شكل دادند و در اجراي قوانين اسلامي در دستگاه قضا، هيچ گذشتي اعمال ننمودند و حاضر نشدند در اجراي احكام، بين قوي و ضعيف، حاكم و رعيّت، دوست و دشمن تفاوت باشد.

حضرت علي(عليه السلام) در انتخاب قضات بسيار سختگير بودند و افرادي را براي قضاوت انتخاب ميكردند كه داراي شرايط خاص باشند. در همين زمينه، خطاب به مالكاشتر نخعي ميفرمايند:

اي مالك، براي قضاوت ميان مردم، بهترين افراد را برگزين; يعني راسخترين آنها در دانش، بردباري، پارسايي و سخاوت. از كسي كه كارها او را در تنگنا قرار ندهد و ستيز دشمنان وي را به لجاجت نكشاند، و چون حق و حكم روشن شد با قاطعيت حكم دهد و اغراقگويي او را به انحراف متمايل نسازد، و گوش به تبليغ ندهد. پس منصب قضاوت خود را به چنين كساني واگذار، و بدان كه چنين افرادي اندكند.(25)

7. وحدتهاي نامقدّس و ضدارزش در ديدگاه حضرت علي(عليه السلام)

حضرت علي(عليه السلام) در تبيين ماهيت وحدت، بعضي وحدتها را نامقدّس و ضدارزش ميدانند; همچون وحدت اوباش و بيفرهنگها و كساني كه به باطل گرايش دارند. آن حضرت در توصيف حال اين افراد فرمودهاند: «اينان از قشري برآمدهاند كه اگر همداستان شوند چيره خواهند شد، و چون پراكنده شوند شناخته نگردند.»(26)

به روايتي ديگر، امام فرمودند: «اين افراد كساني هستند كه هرگاه متحد شوند ضرر ميزنند، و هرگاه متفرّق ميشوند نفع ميرسانند.»(27) برخي افراد گفتند: ما مضرّت اجتماع آنها را ميشناسيم، اما منفعت افتراق آنها چيست؟ حضرت فرمودند: «اينان وقتي متفرّق ميشوند صاحبان حرفه و مشاغل به كار خود مشغول ميشوند و در نتيجه، مردم از عمل آنها نفع ميبرند; همانگونه كه مردم از عمل بنّا، بافنده و نانوا نفع ميبرند.»(28)

حضرت علي(عليه السلام) در ضمن دعايي از خداوند ميخواهند چنين اتحادهايي را متفرّق سازد: «بار خدايا، سرانجام، اگر اين قوم پذيراي حق نشدند جماعتشان را پراكنده و شعارهايشان را گونهگون ساز و خطاهاشان را دست و پا پيچ خودشان كن.»(29)

عناصر وحدتآفرين از ديدگاه حضرت علي(عليه السلام)

برخي عناصر از ديدگاه حضرت علي(عليه السلام)وحدتآفريناند. در ذكر اين عوامل، ابتدا امور اجتماعي و مادي و سپس عوامل و علل معنوي ذكر ميشوند:

1. عواطف و احساسات

حضرت علي(عليه السلام) يكي از عوامل وحدت مردم را «احساسات و عواطف» آنها ذكر ميكنند; عاملي كه اگر در جهت صحيح و منطبق بر اهداف عالي اسلام سازماندهي شود، ميتواند منافع زيادي در پي داشته باشد; ولي اگر در جهت امور مادي و شهوي به كار رود، خسارت معنوي زيادي براي جوامع به وجود ميآورد.

به كارگيري تبليغ در برانگيختن احساسات و عواطف نقش مهمي دارد. در حقيقت، تبليغ تيغ برندهاي است كه هم ميتواند حق را بپوشاند و موجب اجتماع مردم بر باطل گردد و هم ميتواند كشش مردم را به حق و امور معنوي در پي داشته باشد.

حضرت علي(عليه السلام) با توجه به آثار نيك تبليغ صحيح در برانگيختن عواطف و احساسات، در مواقع زيادي از آن استفاده ميكردند; همچون امور نظامي كه به كارگيري تبليغ صحيح موجب تقويت روحيه و دلاوري هرچه بيشتر سپاه ميگرديد. ايشان براي تحقق اين مطلوب از سخنرانيهاي گرم و آتشين خود و فرزندانشان حسن و حسين(عليهما السلام) و اصحاب بانفوذشان بهره ميبردند و روحيه سپاهيان را تقويت ميكردند. تاريخ متن اين سخنان را ضبط كرده است.(30)

آن حضرت با تبليغ فرهنگ شهادت و عشق به لقاءاللّه، عواطف و احساسات سپاهيان اسلام را برميانگيختند و با اين فرهنگ والا، بزرگترين محرّك و عامل قيام و جهاد را در سپاهيان خود ايجاد ميكردند. در نتيجه، سپاهي با اين عقيده، ديگر هيچگاه احساس شكست نميكرد و با ايثار جان به سوي ميدان نبرد ميشتافت. ماجراي ذيل يكي از اين موارد است:

ابن ابيالحديد در شرح وقايع جنگ «صفّين» مينويسد: در يكي از روزهاي جنگ، قهرمان نيرومندي از قبيله «بنياسد» از سپاه شام گام به ميدان نهاد و مبارز طلبيد. از سربازان امام(عليه السلام)، كسي قدم پيش ننهاد; ولي ناگهان پيرمردي به نام مقطع عامري برخاست تا به ميدان قهرمان اسدي برود. امام(عليه السلام) چند مرتبه مانع رفتن او شدند. سرانجام، پيرمرد عرض كرد: اماما، رخصت بده كه در اين نبرد شركت كنم تا كشته شوم و به سوي بهشت بشتابم، يا او را بكشم و شرّ او را از سر تو كوتاه سازم. امام(عليه السلام) به او اجازه دادند و اين پيرمرد با حملهاي شجاعانه قهرمان شامي را فراري داد و با سربلندي نزد سپاه امام(عليه السلام) بازگشت.(31)

با استمداد از همين فرهنگ شهادت بود كه در جنگ صفّين، آنگاه كه معاويه شطّ فرات را محاصره كرد و آب را بر سربازان امام(عليه السلام) بست، آن حضرت در مقابل سربازان خود در ضمن خطبهاي هيجانانگيز فرمودند:

سپاه معاويه با اين عمل، شما را به پيكار دعوت كرده است. اكنون دو راه در پيش داريد: يا به ذلّت در جاي خود بنشينيد، يا شمشيرها را از خون آنان سيراب كنيد تا خود از آب سيراب شويد. پس بدانيد مرگ در آن زندگي شماست كه همراه با شكست باشد و زندگي جاويدان در مرگ پيروزمندانه شماست.(32)

امام(عليه السلام) با اين خطبه مهيّج، دوازده هزار نفر از سپاه خود را به صورت موجي درآوردند كه به قلب سپاه معاويه زد و شريعه را به تصرّف خود درآورد.(33)

حضرت علي(عليه السلام) درباره جايگاه عواطف و احساسات در ايجاد وحدت ميفرمايند: «اي مردم، محور اجتماع انبوه مردمْ خشنودي و خشم است.»(34)

سپس ضرر به كارگيري احساسات و عواطف را در جهت باطل با ذكر يك نمونه تاريخي، چنين بيان ميكنند: «آري، تنها يك نفر ناقه ثمود را پي كرد; اما چون ثموديان همه كارش را پسنديدند، خداوند همه را سزاوار عذاب ساخت و اين سخن خداي سبحان است: "پس آن ناقه را پي كردند و همگي پشيمان شدند".»(35)

2. انبوه مردم

در بسياري از حكومتها، آنچه مطرح است خواستههاي حاكمان و افراد خاصي از اين جوامع است و انبوه مردم به حساب نميآيند. در چنين جوامعي، هيچگاه وحدت واقعي شكل نميگيرد و با از بين رفتن قدرت حاكمان، شيرازه اين حكومتها از هم ميپاشد.

حضرت علي(عليه السلام) انبوه مردم را يكي از عوامل وحدت و انسجام امّت ميدانند و در كلامي ميفرمايند: «و اين تنها انبوه مردمند كه دين را تكيهگاه، مسلمانان را ريشه، روياروي با دشمنان در نبرد و نيروي ذخيرهاند. پس گوش تو بايد ويژه ايشان و گرايشت همسوي آنها باشد.»(36)

آن حضرت براي حفظ مردم در عرصه حكومت و تحقق وحدت، توجهي خاص به خواستههاي بر حق مردم دارند و ضمن برخورد همراه با عطوفت و مهرباني با مردم، زندگي خود را همسطح ضعيفترين طبقات جامعه قرار ميدهند و به كارگزاران حكومت خود دستور ميدهند كه در اين سيره عملي، پيرو آن حضرت باشند; چنانكه در همينباره، به مالكاشتر نخعي ميفرمايند:

دل خويش را از مهر رعيّت سرشار ساز و به آنان محبت و لطف كن. براي آنان درندهاي خونخوار مباش كه خوردنشان را غنيمت شماري; زيرا رعيّت دو دستهاند: يا برادر ديني تواند، يا در آفرينش با تو برابر و همانندند.(37)

در قسمتي ديگر از همين نامه، حضرت ميفرمايند:

بخشي از اوقات خود را به كساني اختصاص بده كه به تو نياز دارند و صاحب حاجتاند; خود را براي كار آنان فارغ ساز و در مجلس عمومي بنشين و در آن مجلس، در برابر خدايي كه تو را آفريده است، فروتن باش. سپاهيان و ياران نگهبانت را از آنان باز دار تا سخنگوي آنان بدون لكنت در گفتار، با تو گفتوگو كند.(38)

3. خدا و پيامبر

دو عامل ديگر از عوامل وحدت در امّت اسلام، كه همه پيروان اين دين به آنها اعتقاد دارند، يكي خداي واحد است كه جامع همه صفات كمال است، و ديگري وجود مقدّس پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) كه از لحاظ شخصيت، در اوج قلّه آفرينش جاي دارد و داراي صفات و معيارهاي عالي انساني، همچون عقل، تدبير، هوشمندي، كرم، رحمت، عفو، قاطعيت و تجلّي اسم اعظم حق است. بنابراين، يكي از مؤثرترين عوامل وحدت، وجود مبارك پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله) و مركزيت اين بزرگوار براي عواطف و عقايد عامّه مسلمانان است.

حضرت علي(عليه السلام) در مواضع متعددي، ضمن كلام خويش، به محوريت اين دو عامل اشاره نمودهاند; از جمله ميفرمايند:

خدايشان يكي است، پيامبرشان يكي است، و كتابشان يكي است. آيا خداوند به اختلاف فرمانشان داده است و اينان با اختلاف، او را فرمان بردهاند؟ يا اينكه خداوند از اختلاف نهيشان فرموده است و ايشان نافرمانياش ميكنند؟

حضرت علي(عليه السلام) نزاع بين دو گروه از امّت اسلامي را، با داشتن خدا و پيامبر واحد، دليل اين ميدانند كه يگ گروه از آنها ـ در واقع ـ مسلمان نيست و در ظاهر، خود را معتقد به خدا و پيامبر واحد نشان ميدهد. آن حضرت درباره نزاع با اهل شام و حزب اموي ميفرمايند: «ماجراي كار ما با درگيري با گروهي از اهل شام آغاز شد، در حالي كه به ظاهر، پروردگارمان، پيامبرمان و دعوت اسلاميمان يكي بود.»(39)

درست است كه بشريت تا امروز توفيق پيدا نكرده است پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) و پيام ايشان را در همه ابعادش خوب بشناسد و در زندگي خود به كار گيرد; ولي بيگمان، حركت تعالي و ترقّي انسان روزي به اينجا خواهد رسيد. امروز بزرگترين تبليغ براي اسلام و حفظ وحدت، شايد همين باشد كه ما چهره پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را براي جويندگان عالم به روشني ترسيم كنيم; زيرا مردم بسياري در دنيا هستند كه اگر پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را، حتي كمتر از حدّ مسلمانان بشناسند، عقيده و گرايش آنها نسبت به اسلام و معنويت اسلامي متمركز خواهد شد.

4. امام و رهبر

امام و رهبر نقش بسزايي در پيشرفت و تعالي بشر و افراد جوامع دارد. اين نقش در وجود رهبران ديني، كه با اعتقادات مردم سرو كار دارند، بسيار برجستهتر است.

عليرغم اينكه دنياي كنوني بر اساس رهبري بسياري از مكاتب غيرديني و سياسي اداره ميشود، باز هم رهبران ديني جايگاه خاصي در ميان مردم دارند و بسياري از مكاتب سياسي نيز آن را به عنوان يك اصل پذيرفتهاند. احكام اسلام از ابتداي ظهور اين آيين با رهبري اول شخص عالم اسلام پيامبر گرامي(صلي الله عليه وآله) و سپس نيز با رهبري جانشينان ايشان هدايت شده و اين نشاندهنده آن است كه اسلام همواره به دنبال رهبري واحد بوده است.

يكي از اهداف اصلي رسول خدا از معرفي حضرت علي(عليه السلام) به عنوان رهبر جامعه اسلامي در زمان حيات خود، اين بود كه جلوي اختلاف گرفته شود و مردم در مشكلات سياسي، علمي، اجتماعي و ديگر مسائل، بيسرپرست نمانند; چنانكه از قول عمر، خليفه دوم، در زمان خلافتش نقل شده است كه در گفتوگويي با ابنعبّاس گفت: پيامبر در ايام بيماري خود، ميخواست علي را خليفه گرداند، ولي من از آن جلوگيري كردم.(40)

يكي از شاخصههاي رهبران ديني در اسلام، معنويت رفتاري آنان است، به گونهاي كه در عمل آنها بروز يابد. شايد ملموسترين مثالي كه در اينباره ميتوان زد، زهد و تقواي امامان معصوم(عليهم السلام) در زمان حضور خود و علماي ربّاني در زمان غيبت است. نمونهاي از اين رهبران ديني در زمان غيبت، وجود رهبر كبير انقلاب امام خميني(قدس سره)است كه آيةاللّه سبحاني در مورد قناعت و زهد ايشان ميگويند: «ما در تمام طول عمر امام، شاهد بوديم كه ايشان چيزي بر اموال خود نيفزودند، تنها ملك مختصري كه از پدربزرگشان مانده زميني مزروعي بود و امام درآمدي كه از همان زمين به دست ميآمد خرج ميكردند.»(41)

اسلام به مرجع ديني و وليفقيه جايگاه والايي داده و او را واجبالاطاعه و جانشين امام معصوم ساخته و قداست اين جايگاه را در نزد همگان بالا برده است، تا آنجا كه اگر وليفقيه حكمي بدهد عمل به آن بر همه واجب است.(42) حكومت امام و رهبر ديني حكومت بر دل است و چون او حاكميت بخشيدن به منطق توحيدي و برقراري اصول انساني و فضايل اخلاقي را وظيفه خود ميداند تا بتواند انسانها را در پرتو چنين هدايتي به كمال شايسته انساني، كه همان قرب حقيقي به خداست برساند، از اينرو، حكومت و رهبري او منطبق بر فطرت و سرشت انساني است.

حضرت علي(عليه السلام) جايگاه رهبر در جامعه را چونان ريسماني محكم ميشمارند كه مهرهها را متحد ساخته، به هم پيوند ميدهد، و اگر اين رشته از هم بگسلد مهرهها پراكنده و هر كدام به سويي افكنده خواهند شد. بنابراين، يكي ديگر از عوامل وحدت امّت اسلام، امام و رهبر است.

حضرت علي(عليه السلام) در ضمن خطبهاي، جايگاه خود را به عنوان يك امام و رهبر، همانند محور درون سنگ آسيا ميدانند:

واقعيت جز اين نيست كه من محور آسيا هستم. چرخهاي كشور بايد همواره بر محور من بچرخد و من در جاي خويش ثابت بمانم. اگر لحظهاي جايگاهم را رها كنم، مدارش سرگردان ميشود و سنگ زيرين آن به لرزش ميگرايد.(43)

آن حضرت دوران پس از رحلت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) را دوراني تاريك و ناشناخته توصيف ميكنند كه نيازمند رهبري همانند پيامبر است:

پس از مرگ او، دوراني ناشناخته را با درنگ و درماندگي به سرآريد تا سرانجام، خداوند شما را چنانچهرهايبنمايد كه فراهمتان آرد و پراكندگيتان را به وحدت و انسجام مبدّل سازد.(44)

امام و رهبري اينچنين هيچگاه به خود و مطامع دنيوي نميانديشد و چه بسا براي تحقق اهداف عالي اسلام، از حقّ مسلم خود نيز بگذرد; چنانكه حضرت علي(عليه السلام)براي حفظ وحدت مسلمانان و پرورش نهال اسلام، ظلم بر خود را تحمّل نمودند و قيام نكردند و غير اين روش از ايشان انتظار نميرفت. ايشان در اينباره ميفرمايند: «مادام كه ستم بر شخص من است ولي امور مسلمانان بر محور و مدار خودش ميچرخد، من مخالفتي نميكنم و خلافت را واميگذارم.»(45)

ممكن است براي برخي افراد اين سؤال مطرح شود كه چرا حضرت علي(عليه السلام) در اوايل حكومت ابوبكر ـ كه هنوز حكومتش تثبيت نشده بود ـ قيام ننمودند و حقّ خود بر خلافت را به زور نگرفتند، در حالي كه افرادي همچون عبّاسبن ابوطالب و ابوسفيان به او چنين پيشنهادي دادند؟(46)

پاسخ آن است كه حضرت دوران صدر اسلام و مصادف با رحلت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) را وضعيتي خاص ميديدند كه هر نوع قيامي از جانب امام ميتوانست به قيمت نابودي اسلام تمام شود. آنچه در ذيل بيان ميشود گوشهاي از واقعيت تاريخي صدر اسلام و همزمان با رحلت پيامبر است كه حضرت علي(عليه السلام) آن را ميدانستند و رفع اين امور را بر خود لازمتر از طلب حق خلافت خود ميشمردند:

الف. خطر منافقان و بت پرستان: آخرين اميد بتپرستان و منافقان درگذشت صاحب رسالت بود. آنها گمان ميبردند پايههاي اين نهضت با فقدان پيامبر فرو ميريزند. آيه شريفه 30ـ31 سوره طور به آرزوي آنها اشاره ميكند:

(أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُم مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ); ميگويند: پيامبر شاعري است كه انتظار مرگ او را ميبريم. بگو انتظار بريد كه من نيز با شما در انتظارم.

ب. خطر ارتداد: آيات قرآني حاكي از آن هستند كه پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در دوران حيات خود، از آينده جامعه اسلامي سخت نگران بودند و با مشاهده يك سلسله حوادث ناگوار، اين احتمال قوّت ميگرفت كه ممكن است گروه يا گروههايي پس از درگذشت ايشان به دوران جاهلي بازگردند و سنن الهي را به دست فراموشي بسپارند. اين احتمال هنگامي قوت گرفت كه در جنگ «احد»، وقتي شايعه كشته شدن پيامبر از سوي دشمن در ميدان نبرد منتشر شد، آن حضرت با چشمان خود مشاهده كردند كه اكثر قريب به اتفاق مسلمانان راه فرار را در پيش گرفتند و به كوهها و نقاط دوردست پناه بردند و برخي تصميم گرفتند كه از طريق تماس با سركرده منافقان، عبداللّهبن ابي، از ابوسفيان امان بگيرند و عقايد مذهبي آنان چنان سست و بيپايه شد كه درباره خدا گمان بد بردند و افكار غلط به خود راه دادند. قرآن مجيد در آيه شريفه 154 سوره آلعمران از اين راز پرده برميدارد:

(... وَ طَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الأَمْرِ مِن شَيْء); گروهي از ياران پيامبر چنان به فكر جان خود بودند كه درباره خدا گمانهاي باطل، بسان گمانهاي دوران جاهليت ميبردند و ميگفتند: آيا چارهاي براي ما هست؟

خداوند در آيه 144 سوره آلعمران تلويحاً از اختلاف و دودستگي ياران رسول خدا(صلي الله عليه وآله) پس از رحلت ايشان خبر داده، ميفرمايد:

(وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَي أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَي عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ); محمّد نيست، مگر پيامبري كه پيش از او نيز پيامبراني آمدهاند. اگر بميرد يا كشته شود، آيا شما به افكار و عقايد جاهليت باز ميگرديد؟ هركس عقبگرد كند ضرري به خدا نميرساند و خداوند سپاسگزاران را پاداش نيك ميدهد.

تاريخنگاران مينويسند: هنگامي كه خبر درگذشت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) در ميان قبايل تازه مسلمان منتشر شد، گروهي از آنها پرچم ارتداد و بازگشت به آيين نياكان را برافراشتند و عملا با حكومت مركزي به مخالفت برخاستند و حاضر به پرداخت ماليات اسلامي نشدند. علاوه بر ارتداد بعضي قبايل، فتنه ديگري نيز در «يمامه» بر پا شد و آن ظهور برخي مدعيان نبوّت، مانند مسيلمه و سجاح و طليحه بود.

ج. خطر امپراتوري روم و ايران: تاريخ صدر اسلام به خوبي نشان ميدهد نهال نوپاي اسلام علاوه بر مشركان از سوي دو نيروي قوي ديگر تهديد ميشد كه يكي امپراتوري روم بود و ديگري امپراتوري ايران.

امپراتوري روم، كه در آن زمان يكي از قدرتهاي بزرگ جهاني محسوب ميشد، در شمال شبه جزيره عربستان مستقر بود و پيوسته فكر پيامبر را به خود مشغول ميداشت، به گونهاي كه آن حضرت تا آخرين لحظات حيات خود، از فكر اين قدرت خطرناك بيرون نرفتند. اولين برخورد نظامي با ارتش روم در سال هشتم هجري در سرزمين فلسطين رخ داد كه به شهادت سه فرمانده بزرگ اسلام و شكست مسلمانان منجر گرديد.(47) دومين مقابله در سال نهم هجري روي داد كه پيامبر با سپاه مجهّزي به سوي كرانههاي شام حركت نمودند، هرچند در اين سفر پررنج و زحمت، جنگي ميان آنها رخ نداد.(48) همچنين پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) چند روز پيش از بيماري خود، ارتش اسلام را به فرماندهي اسامه مأمور كرد تا به كرانههاي شام برود و در صحنه حضور يابد.(49)

از سمت شرق هم كيان اسلام مورد تهديد امپراتوري ايران قرار داشت. مورّخان مينويسند: خسرو پرويز پس از پاره كردن نامه رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)، به استاندار يمن نوشت كه رسول خدا را دستگير كند و در صورت امتناع، به قتل برساند.(50) اما استاندار يمن مسلمان شد و يمن ادّعاي استقلال كرد و نمايندگان پيامبر به سوي اين سرزمين سرازير شدند. اين ماجرا براي ايران، كه يمن را مستعمره خود ميدانست، قابل تحمّل نبود.(51)

آنچه از اين شواهد تاريخي استفاده ميشود اين است كه خطرات متعددي امّت اسلامي را تهديد ميكردند و بدينروي، هر نوع جنگ داخلي و دستهبندي گروهي ميتوانست زمينه اضمحلال جامعه و بازگشت بسياري از مردم به بتپرستي و شرك را فراهم كند. به همين دليل، حضرت علي(عليه السلام) پس از رحلت پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله) با درك عميق اين مطلب، احقاق حقّ مسلّم خويش در امر خلافت را، چون ممكن بود آتش افروز جنگي داخلي گردد، كنار گذاشته و همانند يك مصلح واقعي، راه كمك به حاكماني را در پيش گرفتند كه به جاي آن حضرت بر مسند خلافت نشسته بودند تا بتوانند اسلام را از گرداب خطراتي كه آن را احاطه نمودهاند گذر دهند. بنابراين، در آن اوضاع و احوال كه مهاجران و انصار وحدت كلمه را از دست داده بودند و چنين خطراتي امّت اسلامي را تهديد ميكردند، هرگز امام و رهبري آگاه همانند حضرت علي(عليه السلام) پرچم ديگري را كه موجب تفرقه امّت باشد براي احقاق حقّ خود برنميافروزد.

حضرت علي(عليه السلام) در مواضعي از كلام خويش، به اين وضعيت تلخ اشاره ميكنند; از جمله در همان روزهاي اوليه حكومت خود، ضمن تشريح اوضاع پس از رحلت پيامبر، چنين ميفرمايند:

پس از پيامبر، حق ما را غصب كردند و ما در رديف توده بازاريها قرار گرفتيم. چشمهايي از ما گريست و ناراحتيها به وجود آمد. به خدا قسم، اگر بيم وقوع تفرقه در بين مسلمانان و بازگشت كفر و تباهي دين نبود رفتار ما با آنان طور ديگري بود و با آنها ميجنگيديم.(52)

همچنين هنگامي كه حضرت علي(عليه السلام) براي سركوبي پيمانشكناني مانند طلحه و زبير عازم بصره شدند، خطبهاي به شرح ذيل ايراد كردند:

هنگامي كه خداوند پيامبر خود را قبض روح كرد، قريش با خودكامگي، خود را بر ما مقدّم شمرد و ما را از حقّمان بازداشت. ولي من ديدم كه صبر و بردباري بر اين كار بهتر از ايجاد تفرقه ميان مسلمانان و ريختن خون آنان است; زيرا مردم به تازگي اسلام را پذيرفته بودند و دين مانند مشك سرشار از شير بود كه كف كرده باشد، و كمترين سستي آن را فاسد ميكرد و كوچكترين فرد آن را واژگون ميساخت.(53)

5. دين و مكتب

يكي از عوامل اصلي اتحاد، كه هيچ حدّ و مرزي نميشناسد و ميتواند ملتهاي مختلف و نژادهاي متفاوت با هر نوع نژاد و تيرهاي را شامل شود و اتحادي گسترده به وجود آورد، دين و مكتبي الهي است كه از جانب خداي عالميان، توسط پيامبران براي بشر فرستاده شده است. حضرت علي(عليه السلام) در سخنان متعددي، اين عامل وحدت و انسجام امتها را ذكر ميكنند. آن حضرت در مواضع متعدّدي ميفرمايند: «آيا ديني نداريد كه زمينه اتحادتان شود.»(54)

ايشان دين را زمينه وحدت و برادري انسانها ميدانند و ميفرمايند: «شما فقط بر اساس دين خدا با يكديگر برادريد.»(55)

حضرت علي(عليه السلام) يكي از كارهاي شيطان را دور نمودن انسانها از راه دين ذكر ميكنند: «اينك اين شيطان است كه راههاي ناهموارش را در نگاهتان هموار مينماياند، و اراده كرده است كه شما را از دينتان جدا كند و پراكندگي را به جاي يكدلي بنشاند و با تفرقه، فتنه را در شما به وجود آورد.»(56)

آن حضرت براي تداوم و استواري اين عامل قوي براي اتحاد، امّت را از موضعگيريهاي رنگارنگ در دين برحذر ميدارند:

زنهار! از موضعگيريهاي رنگارنگ در دين، كه اتحاد بر محور حق و دين ـ هرچند شما را خوش نيايد ـ بهتر از پراكندگي در باطل است ـ گرچه شما را خوش آيد ـ كه بيگمان در تاريخ گذشته و آينده بشر، هرگز خداوند با اختلاف، خيري را ارزاني كسي نداشته است و نميدارد.(57)

حضرت علي(عليه السلام) براي باقي ماندن و سلامت دين، گاه از حقّ مسلّم خويش هم ميگذشتند. آن حضرت هنگامي كه شنيدند فرزند ابولهب اشعاري در برتري و ذيحق بودن ايشان سروده و در بين مردم ميخواند، وي را از خواندن آن اشعار بازداشتند و فرمودند: «سلامت اسلام و باقي ماندن آن براي ما از هر چيز ديگري ارزشمندتر است.»(58)

6. كتاب و قانون

ضرورت و لزوم وجود قانون در جوامع بشري بر هيچ عاقلي پوشيده نيست. همه افراد بشر هرچند قوانين و مقرّرات را نوعي محدوديت براي خود ميدانند، ولي چون منافع سرشاري را نصيب آنها ميسازد به قوانين وضع شده تن ميدهند و با ميل خود، از آزادي همهجانبه خود چشم ميپوشند، بخصوص اگر اين قوانين و مقرّرات منطبق با ابعاد وجودي و استعدادهاي ذاتي انسان باشد. قرآن كريم به تصريح همه صاحبنظران، چنين قانون و معرفتي است و عمل بر طبق آن، ميتواند هر اختلاف و تنازعي را برطرف سازد.

حضرت علي(عليه السلام) قرآن كريم را يكي از عوامل وحدت امّت معرفي ميكنند و ضمن بيان ويژگي قرآن، ميفرمايند:

پيامبر در ميان شما چيزي را وانهاد كه پيامبران پيشين در ميان امّتهايشان وامينهادند; زيرا انبيا امّت خود را از راههاي روشن و پرچمهاي افراشته بيبهره وانميگذاشتند. اين كتاب، كتاب پروردگار شماست; كتابي كه ميان حلال و حرام، واجبات و مستحبّات، ناسخ و منسوخ، رخصتها و عزيمتها، خاص و عام، عبرتها و مثلها، مطلق و مقيّد و محكم و متشابه آن مرزي روشن وجود دارد.(59)

حضرت علي(عليه السلام) وظيفه دو حَكَم در رفع نزاع بين حكومت آن حضرت و حزب اموي را عمل بر طبق قرآن دانستند و فرمودند:

داوري را به آن دو سپردند تا آنچه را كه قرآن زنده كرده است، زنده كنند و آنچه را كه قرآن به مرگ سپرده است، بميرانند. احياي قرآن جز اتّحاد بر محور آن مفهومي ندارد; چنانكه معناي «ميراندن قرآن» جز جدايي از آن نيست. حال، اگر قرآن ما را به سوي آنان بكشاند، پيرويشان ميكنيم و اگر آنان را به جانب ما بكشد، پيروي ما لازم است.(60)

يكي از لوازم اجراي قوانين و مقرّرات در جوامع بشري، علم و آگاهي مجري از فلسفه وضع قوانين و مواضع آن است تا با وجود اين علم و آگاهي، در موضعي، خلاف هدف اصلي اين قوانين عمل نشود; مثلا، در حكومتهاي جور، هدف از اخذ خراج و ماليات پر كردن خزاين و استفاده هرچه بيشتر عمّال حكومت است و به همين دليل، در اخذ خراج و ماليات، هيچگونه گذشت و مدارايي روانميدارند.

اما يك فرد آگاه به فلسفه قوانين، همانند حضرت علي(عليه السلام) چنين نميكند. حضرت درباره گردآوري ماليات، ضمن تقبيح حكومتهاي جور خطاب به كارگزاران خود ميفرمايند:

در كار خراج، چنان بنگر كه اصلاح خراجدهندگان در آن باشد. بايد نظر و انديشهات بيشتر به آباداني زمين باشد تا به گردآوري خراج; زيرا جمع خراج جز با آباداني ميسّر نميشود، و آنكه خراج ميخواهد و به آباداني ميپردازد شهرها را ويران و بندگان را هلاك ميگرداند و كارحكومتش جزاندكي پايدار نميماند.(61)

آن حضرت درباره مدارا با خراجدهندگان ميفرمايند: «اگر از سنگيني ماليات شكايت كردند، يا از آفتي كه به كشت رسيده است و يا... بار آنان را سبك گردان; چندان كه اميدواري كارشان سامان پذيرد.»(62)

موضع نظري حضرت علي(عليه السلام) درباره اختلاف و زمينه هاي آن

1. كفر و انحراف از حق

حضرت علي(عليه السلام) يكي از عوامل اصلي اختلافات اصولي را «كفر» و عدم پايداري بر ايمان سابق ميدانند. در همين زمينه به معاويه مينويسند:

اما بعد، همچنانكه در نامهات يادآور شدهاي، ما و شما متّحد و همبسته بوديم. اما آنچه ديروز ما را از هم جدا كرد اين بود كه ما ايمان آورديم و شما كفر ورزيديد، و عامل جدايي امروزمان اين است كه ما پايداري ورزيدهايم و شما به انحراف كشيده شدهايد.(63)

2. دنياپرستي

«دنيا» در معارف ديني و سخن بزرگان دين، به اعتباري مورد مدح و ستايش قرار گرفته است و به اعتباري ديگر، مورد مذمّت و سرزنش. دنياي ممدوح جايگاه مادي و ابزاري براي زندگي انسان است تا با استفاده درست از نعمتهاي آن، سعادت اُخروي خود را تأمين كند. در اين صورت، دنيا مكان مقدّسي است كه جايگاه بعثت پيامبران، نزول فرشتگان، عبادت بندگان و محل نزول رحمت الهي است. اما دنياي مذموم دنيايي است كه خود دنيا و مظاهر آن، همچون مال و ثروت، قدرت و حكومت، خانواده و نسب، و راحتطلبي در ديد ساكنان آن هدف باشد و دنياطلبان براي تحقّق اين اهداف داني و پست، به هر نوع عملي دست ميزنند و هر جنايتي را مرتكب ميگردند.

حضرت علي(عليه السلام) دنيا را چنين توصيف مينمايند:

دنيا خانهاي است كه فنا بر آن مقدّر شده، و بر اهلش كوچيدن حتم گشته، در كامها شيرين و در نظرها سبز و خرّم است، به سوي خواهانش شتابان ميآيد، و در دل نظركنندهاش عشق خود را جاي ميدهد. از اين دنيا با بهترين توشهاي كه فراهم نمودهايد كوچ كنيد، و بيش از اندازه كفاف در آن نخواهيد و افزون از آنچه براي زندگي لازم است از آن طلب مكنيد.(64)

آن حضرت با ذكر ويژگيهاي دنيا، ايشان را از دل بستن به آن بر حذر ميدارند و ميفرمايند:

شما را از دنيا ميترسانم كه منزل كوچ است، نه جاي اقامت; به امور فريبنده خود را آراسته و با آرايشش به فريفتن برخاسته. سرايي است كه نزد پروردگارش بيمقدار است، حلالش را به حرام، و خيرش را به شرّ، و حياتش را به مرگ، و شيرينياش را به تلخي درآميخته. خداوند آن را براي دوستانش خالص و گوارا نكرده و از پرداخت آن به دشمنانش مضايقه ننموده است. خوبياش اندك، شرّش حاضر، گردآمدهاش فاني شونده، دولتش در معرض ربوده شدن، و آبادش در معرض خراب شدن است. چه خيري است در سرايي كه مانند خراب شدن ساختمان خراب ميگردد؟ و عمري كه چون تمام شدنِ توشه در آن خانه به پايان ميرسد؟ و مدتي كه چون تمام شدنِ راه به آخر خواهد رسيد؟ واجبات خدا را از خواستههاي خود قرار دهيد.(65)

نمونهاي روشن از دنياپرستي در صدر اسلام مسئلهاي بود كه در خصوص رهبري جامعه اسلامي پس از رحلت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) رخ داد. مورّخان مينويسند: رسول خدا(صلي الله عليه وآله) در اولين ساعات روز دوشنبه ديده از جهان فرو بستند. اما مسئله حكومت عدهاي را از تجهيز پيامبر غافل نمود و در «سقيفه بنيساعده» به انتخاب خليفه پرداختند و بعد از بيعت با ابوبكر، به فكر جنازه پيامبرشان افتادند.(66) برخي از مورّخان نقل كردهاند: جنازه پيامبر سه روز بر زمين ماند،(67) ولي آنچه مسلّم است دستكم، از بامداد روز دوشنبه تا شامگاه سهشنبه آن پيكر مطهّر دفن نگرديد.(68)

اين دنياطلبي اولين اختلافي بود كه بين مسلمانان با رحلت پيامبر رخ داد و انشعابات و اختلافات بعدي در بين مسلمانان ريشه در همين جا دارد و دشمنان اسلام نيز از اين اختلافات سود جسته و سعي در برافروختن اين آتش در بين مسلمانان داشتهاند; چنانكه ابوسفيان، دشمن قسم خورده اسلام، در همين باره، اختلاف درباره جانشيني پيامبر را فتنهاي عظيم ميداند و ميگويد: طوفاني ميبينم كه جز خون چيز ديگري نميتواند آن را خاموش سازد. او سپس با ترفند و به كارگيري چهره خيرخواهي ميخواست حضرت علي(عليه السلام) را وارد جنگي داخلي كند; اما آن حضرت نيّت شوم و ناپاك او را با ديدي وسيع ميديدند و با اشارهاي ظريف، او را از خود راندند. طبري مينويسد: حضرت علي(عليه السلام) او را ملامت كرد و گفت: تو جز فتنه و آشوب هدف ديگري نداري. تو مدتها بدخواه اسلام بودهاي. مرا به نصيحت و پند و سواره و پيادهات نيازي نيست.(69)

در اين ماجرا، مصلحي دورانديش همچون حضرت علي(عليه السلام) براي حفظ وحدت سكوت كرد، هرچند تحمّل اين سكونت همچون تحمل استخوان در گلو، خار در چشم و نوشيدن زهر تلخ سخت بود.

آري، دنياپرستي و هدف قرار دادن دنيا يكي از عوامل اصلي نفاق و تفرقه است و همه امّت اسلامي بايد از آن احتراز نمايند.

3. زورمداري و قانونشكني

يكي ديگر از عوامل اختلاف و تفرقه، كه از آثار دلبستگي به دنياست، زورگويي و عدم پايبندي زمامدار و يا مردم به قانون است; زيرا اگر مردم حق اطاعت و فرمانپذيري از زمامدار را رعايت نكنند و يا زمامدار حق مردم خويش را در اجراي عدالت رعايت ننمايد و با تكيه بر قدرت خود، به مردم ستم روا دارد، شيرازه اتحاد و انسجام ملت از هم ميپاشد و اختلاف و نزاع جاي آن را ميگيرد. حضرت علي(عليه السلام) در اينباره ميفرمايند:

پس هرگاه ملت حق والي را بپردازد و زمامدار نيز حقوق ملت را پاس دارد، حق در ميانشان شكوه يابد، راههاي دين استوار گردد، شناسههاي عدالت راست شوند و سنّتها در روندي فراخور، جريان يابند. بدينسان، زمانه اصلاح ميشود، به ماندگاري دولت اميد ميرود و آزمندي دشمنان به نوميدي مبدّل ميگردد. ولي هنگامي كه ملّت بر زمامدار خود چيرهخو شود و زمامدار با ملّت خود از در زورگويي درآيد، اختلاف كلمه رخ ميدهد، نشانههاي جور آشكار ميشوند، دغلكاري در دين فزوني مييابدوراههاياصليسنّتبيرهرو ميمانند.(70)

4. حاكميت خط و فرهنگ استكبار

يكي ديگر از عوامل افتراق دوري مردم از فرهنگ و سنن ملّي و اسلامي حاكميت فرهنگ استكبار است; زيرا امّتي كه فرهنگ و سنّت استكبار را برخود حاكم سازد يا تسليم آن شود شخصيت و هويّت ملّي و ديني خود را از دست ميدهد و در اين زمان است كه همانند مستكبران، صورت و سيرت حيواني به خود ميگيرد و رذايل و مفاسد در آن جامعه گسترش مييابند.

حضرت علي(عليه السلام) ضمن معرفي اين عامل افتراق، ويژگيهاي اينگونه جوامع را چنين بيان ميكنند:

در چنان زماني، مردم به هيأت گرگان درميآيند و سلاطين به صورت درندگان، و قشرهاي ميانه طمعكار، و درويشانش مردگان; چشمههاي راستي ميخشكد و دروغ ميجوشد; دوست داشتن به زبان رايج ميشود، در حالي كه قلبها مملوّ از كينه، با هم درميآويزند.(71)

آن حضرت براي دور ماندن امّت اسلام از استيلاي فرهنگ استعمار، مسلمانان را از تكبّر ورزيدن و فخرفروشي جاهلي برحذر ميدارند و ميفرمايند:

پس خداي را، خداي را، در كبرورزي ناشي از غرور و فخرفروشيهاي جاهلي! كه بازوي بذرهاي دشمني را زمينهاي است مساعد و دميدنهاي شيطان را جايگاهي است مناسب.(72)

5. اختلاف و كينه توزي; نمودي از پليدي باطن

از ويژگيهاي ذاتي انسان، اجتماعي زيستن است و به همين دليل، او خواهان بهرهمندي از هنر و حرفه ديگران در عرصه زندگي خود ميگردد و اين امري طبيعي است كه هر جا پاي منافع مشترك در ميان باشد، زمينه اختلاف به واسطه جلب منفعت بيشتر وجود دارد، و وضع قوانين حقوقي در سطح ملّي و جهاني و پايبندي به اين قوانين راه حل اين اختلافهاست. اما كساني كه خود را با فضايل اخلاقي و ديني نياراستهاند، هرگاه به زيادهخواهيهاي خود و جلب منافع بيشتر نرسند يا ديگران را برتر از خود ببينند كينه و عداوت ديگران را در دل ميگيرند. حضرت علي(عليه السلام) ضمن معرفي كينه و عداوت به عنوان يكي از عوامل تفرقه، آن را دليل و شاهدي بر پليدي و خبث باطن ميدانند و ميفرمايند:

واقعيت جز اين نيست كه همگي شما براساس دين خدا برادريد. تنها چيزي كه اينگونه شما را پراكنده كرده، پلشتي ذات و زشتي درون است. به همين دليل، به ديدار همديگر نميشتابيد، در حق يكديگر خيرانديش نيستيد و فداكاري و عشق را بر روابط خود حاكم نميكنيد.(73)

نتيجه گيري

در همه فرهنگها و ملل گوناگون، همواره تلاش براي اتحاد و استفاده از مزاياي آن وجود داشته است و اين اتحادها در برهههايي از زمان، منافعي را نصيب آنها نموده است.

اتحاد در دين اسلام و ملل اسلامي به واسطه وجوه مشترك فراوان همچون اعتقاد به خداي واحد، رسالت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله)، قرآن كريم، امامت و رهبري و... ميتواند خود به خود ايجاد شود و هيچ لزومي هم ندارد كه مسلمانان در يك خطّه جغرافيايي خاص باشد; زيرا منشأ وحدت امت اسلام همان دين فطري اسلام است كه همه پيامبران الهي در طول تاريخ آن را تبليغ نموده و متن كامل آن به وسيله خاتم پيامبران حضرت محمّد(صلي الله عليه وآله) ابلاغ شده است. يكي از الگوهايي كه ميتواند ايجادكننده وحدت حقيقي مسلمانان باشد و تشنهكامي بشر جوياي عدل را سيراب سازد سيره كلامي و عملي حضرت علي(عليه السلام)است.

حضرت علي(عليه السلام) از شخصيتهاي برجسته و پيشوايان جهان اسلام است كه هم در مقام عمل و مديريت و زعامت جامعه مسلمين و هم در نظريهپردازي مسائل كلامي و مباحث اخلاقي و تفسير قرآن كريم و سنّت نبوي، اعمال و آثار پربار و مؤثري بر جاي گذاشته است. از جمله موضوعهايي كه از صدر اسلام تاكنون براي جهان اسلام اهميت داشته و آن حضرت توجه بخصوصي به آن نموده موضوع اتحاد و يگانگي مسلمانان در جهت منافع خود و مصالح اسلام است.

از مطالعه آثار و سيره در تاريخ زندگي حضرت علي(عليه السلام) درمييابيم كه آن حضرت اتحاد را هديه و ارمغان بعثت رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) ميدانست كه همه كينهها و دشمنيها را برطرف نموده و زمينه ريزش فيض الهي را براي بشر فراهم آورده است.

از ديدگاه آن حضرت حفظ سنّتهاي پسنديده، توجه به خواستههاي بر حق مردم، استفاده صحيح از عواطف و احساسات مردم، با توجه به اعتقادات مسلمانان بر وجود خداي واحد و تمسّك به سيره رسول اكرم(صلي الله عليه وآله) و پيروي از امام و رهبر و... از جمله عوامل و عناصر وحدت امت اسلامي است كه در مواقع بسيار حساس توانسته است جلوي تفرقه و از همپاشيدگي اين امت را بگيرد.

حضرت علي(عليه السلام) پيروي از كفر و نفاق، دنياپرستي، زورمداري و قانونشكني، حاكميت خط و فرهنگ اسكتبار را همراه با دشمني و كينهتوزي را از جمله عوامل تفرقه ميشمارد كه امت اسلامي بايد از آن احتراز نمايد.

پى نوشت ها

1 كارشناس ارشد فلسفه و كلام، عضو هيأت علمى دانشگاه يزد.

2 ـ بقره: 156.

3 ـ نهجالبلاغه، 1379، ص 50.

4 ـ همان، ص 38.

5 ـ همان، ص 178.

6 ـ همان، ص 468.

7 ـ همان، ص 192.

8 ـ همان، ص 238.

9 ـ همان، ص 74.

10 ـ همان، ص 180.

11 ـ همان، ص 228.

12 ـ همان، ص 72.

13 ـ همان، ص 672.

14 ـ همان، ص 394.

15 ـ همان، ص 394.

16 ـ همان، ص 62.

17 ـ همان، ص 920.

18 ـ همان، ص 164.

19 ـ ابن ابى الحديد، شرح نهجالبلاغه، 1385ق، ج 17، ص 47.

20 ـ نهجالبلاغه، ص 576.

21 ـ همان، ص 48.

22 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 17، ص 68.

23 ـ همان، ج 17، ص 68.

24و25 -ابن شعبه حرّانى، تحفالعقول، 1363، ص 135.

26 ـ نهجالبلاغه، ص 670.

27 ـ همان.

28 ـ همان.

29 ـ همان، ص 236.

30 ـ نصربن مزاحم منقرى، وقعة صفين، 1382ق، ص 112ـ115.

31 ـ همان، ص 278 / ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 5، ص 223.

32 ـ نهجالبلاغه، ص 102 / ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 3، ص 244.

33 ـ ابى قتيبه دييورى، الامامة والسياسه، 1363، ج 1، ص 94 / علىبن حسين مسعودى، مروج الذهب، 1411، ص 373 / نصربن مزاحم منقرى، وقعة صفّين، ص 166.

34 ـ ابراهيمبن محمّد ثقفى كوفى، الغارات، بىتا، ص 584.

35 ـ نهجالبلاغه، خ 201، ص 423.

36 ـ نهجالبلاغه، ص 568.

37 ـ همان، ص 566.

38 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 17، ص 87.

39 ـ همان، ص 596.

40 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 12، ص 87.

41 ـ جعفر سبحانى، پا به پاى آفتاب، ج 3، ص 213.

42 ـ امام خمينى، ولايت فقيه، 1378، ص 124 / ابراهيم تيمورى، تحريم تنباكو اولين مقاومت منفى در ايران، 1361، ص 119.

43 ـ نهجالبلاغه، ص 228.

44 ـ همان، ص 186.

45 ـ همان، خ 74، ص 122.

46 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، انساب الاشراف، 1417، ج 2، ص 271 / محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الامم والملوك، 1403، ج 3، ص 209 / جعفر سبحانى، فروغ ولايت، 1361، ص 155.

47 ـ عبدالملك ابنهشام، السيرة النبويه، 1409، ج 4، ص 11ـ28 / محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الامم والملوك، ج 3، ص 136ـ142 / ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بىتا، ج 1، ص 606ـ609.

48 ـ ابنسعد، طبقات الكبرى، 1418، ج 1، ص 165 / ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 653.

49 ـ ابن هشام، السيرة النبوية، ج 4، ص 288 / ابنسعد، طبقات الكبرى، ج 2، ص 189.

50 ـ ابنسعد، طبقات الكبرى، ج 1، ص 260 / ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج 1، ص 593 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، 1403، ج 20، ص 389.

51 ـ احمد يوبرى، نهاية الارب فى فنونالعرب، 1364، ج 3، ص 144.

52 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 6، ص 307 / محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 61، ص 32.

53 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 1، ص 308.

54 ـ نهجالبلاغه، ص 92.

55 ـ همان، ص 218.

56 ـ همان، ص 231.

57 ـ همان، ص 338.

58 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 6، ص 21; ج 2، ص 124 / احمدبن ابىيعقوب يعقوبى، تاريخ يعقوبى، بىتا، ج 2، ص 124

59 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 1، ص 117.

60 ـ نهجالبلاغه، ص 242.

61 ـ ابن ابىالحديد، شرح نهجالبلاغه، ج 17، ص 70.

62 ـ همان.

63 ـ نهجالبلاغه، ص 602.

64 ـ همان، ص 98.

65 ـ همان، ص 216.

66 ـ ابن هشام، السيرةالنبوية، ج 4، ص 314 / ابن اثير، الكامل فى التاريخ، ج 2، ص 9.

67 ـ محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الامم والملوك، ج 3، ص 211.

68 ـ ابنسعد، طبقات الكبرى، ج 2، ص 273 / عبدالرحمنبن ابن خلدون، تاريخ ابن خلدون، ترجمه عبدالحميد آيتى، تهران، پژوهشگاه علوم انسانى و مطالعات فرهنگى، 1375، چ دوم، ج 2.

69 ـ محمّدبن جرير طبرى، تاريخ الامم والملوك، ج 3، ص 209.

70 ـ نهجالبلاغه، ص 442.

71 ـ همان، ص 202.

72 ـ همان، ص 384.

73 ـ همان، ص 218.

منابع ...

ـ نهجالبلاغه، ترجمه محمّد دشتي، تهران، زهد، 1379.

ـ ابن ابيالحديد، شرح نهجالبلاغه، تحقيق محمّد ابوالفضل ابراهيم، بيروت دارالاحياء التراث العربي، 1385ق، چ دوم، (20 جلدي)، ج 17.

ـ ابن اثير، الكامل في التاريخ، بيروت، بيروت، دارالاحياء الكتاب العربي، بيتا، ج 1.

ـ ابن خلدون، عبدالرحمنبن، تاريخ ابنخلدون، ترجمه عبدالحميد آيتي، تهران، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، 1375، چ دوم، ج 2.

ـ ابنسعد، طبقات الكبري، بيروت، دارصادر، 1418، ج 1.

ـ ابنهشام، عبدالملك، السيرة النبوية، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1409، ط. الثانية، ج 4.

ـ امام خميني، ولايت فقيه (حكومت اسلامي)، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، 1378.

ـ بلاذري، احمدبن يحيي، انساب الاشراف (13 جلد)، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت، دارالفكر، 1417، ج 2.

ـ بويري، احمد، نهاية الارب في فنون العرب، ترجمه محمود دامغاني، تهران، اميركبير، 1364، ج 3.

ـ تيموري، ابراهيم، تحريم تنباكو اولين مقاومت منفي در ايران، تهران، سپهر، 1361.

ـ ثقفي كوفي، ابراهيمبن محمّد، الغارات، تحقيق، سيد جلالالدين محدّثي، تهران، چاپخانه بهمني، بيتا.

ـ حرّاني، ابن شعبه، تحف العقول، تصحيح علياكبر غفاري، قم، مؤسسه نشر اسلامي، 1363، ط. السابعة.

ـ دينوري، ابي قتيبه، الامامة والسياسه، قم، شريف رضي، 1363.

ـ سبحاني، جعفر، فروغ ولايت، قم، صحيفه، 1361.

ـ سبحاني، جعفر، پا به پاي آفتاب، ج 3.

ـ طبري، محمّدبن جرير، تاريخ الامم والملوك (8 جلد)، تحقيق محمّد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، الاعلمي للمطبوعات، 1403، ج 3.

ـ مجلسي، محمّدباقر، بحارالانوار، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1403، ج 20.

ـ مسعودي، عليبن حسين، مروج الذهب (2 جلدي)، بيروت، دارالكتب العلميه، 1411.

ـ منقري، نصربن مزاحم، وقعه صفين، قم، مكتبة آيةاللّه المرعشي النجفي، 1382ق.

ـ يعقوبي، احمدبن ابييعقوب، تاريخ يعقوبي، ترجمه ابراهيم آيتي، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، بيتا، ج 2.